

## تغییرات الفبای فنیقیه

### تمدن فنیقیه

الفبایی که امروزه در سراسر جهان روی زمین رواج دارد ( به استثنای جاهایی که خط چینی نوشته می شود ) و زبان های گوناگون اقوام متمدن با آن به قلم می آید همه از یکجا سرچشمه گرفته است . به اتفاق همه دانشمندان سرزمینی که از آنجا این الفبا برخاست ، سوریه است ، یعنی آن بخش از خاک سوریه که در کرانه درای سفید ( مدیترانه ) واقع است و یونانیان مردمان آنجا را که از کنعانیان بودند phoenikes ( در لاتین phoenices معرب آن فنیقی ) نامیده اند . هومر شاعر نامور یونانی در سده نهم پیش از میلاد فنیقیها را به شهر معروف آنان نسبت داده و صیدائیان خوانده است . این بخشاز خاک سوریه مانند سراسر آن کشور ، پیش از اینکه خود مستقلا در تاریخ دارای نام و نشانی گردد ، شمال آن در زیر فرمان شنعار ( سومر ) و پس از آن اکد و بعد فرمانبردار بابل بود و جنوبش از متصرفات مصر بشمار می رفت . [ ] پادشاه کشور گشای سومر ، لوگل زگیسی که در مدت ۲۵ سال در شنعار پادشاهی داشت اقتدار سومر را تا به کرانه دریای سفید ( مدیترانه ) کشاند . در حدود سال ۲۸۰۰ ق.م شمال سوریه را به چنگ آورده و پس از او سرگون اول پادشاه توانای اکد در سال ۲۷۵۰ ق.م به شمال سوریه تاخت و آن سرزمین را به چنگ آورد و در کتیبه خود از شهرهای کرانه دریا نام می برد . همچنین فرعون مصر پی پی pepi در سال ۲۵۰۰ به جنوب شوریه لشکر کشید و فلسطین را ویران کرد . از این لشگر کشیها از سوی شمال و جنوب خاک سوریه به دو نیم شده در زیر فرمان سومر اکد و بابل در آمد و نیم دیگرش از مصر فرمان می برد . آنچنان که در تاریخ این سرزمین پیداست تمدن مصرس و بابلی در اینجا به هم رسیده از اختلاط آنها تمدن خاصی بوجود آمد . اگر از ان روزگاران در فنیقیه آثار کتبی وجود داشت ناگزیر به خط میخی بابلی بود چنانکه در سده ۱۴ ق.م نوشتههای امرای فنیقیه به پادشاهان مصر به خط و زبان بابلی است خستتها و آشوریها نیز به نوبه خود در خاک سوریه فرمانروایی داشتند و آثاری که از آنان به جای مانده از خط میخی مخصوص آنهاست . زمانی که قدرت دولتهای بزرگ رو به کاهش گذاشت در سده یازدهم و دهم پیش از میلاد فنیقیها در سیاست دارای نفوذ گردیدند و شهر های کرانه دریا مرکز سیاست و بازرگانی و پرستش خداوندان فنیقی شدند . اقوامی که در سوریه می زیستند و از بومیان آنجا به شمار می آمدند همه سامی نژاد بودند و زبانهاشان نیز همه از یک ریشه و بن بوده فقط تفاوت لهجه با همدیگر داشتند . طایفه ای از همین قوم سامی نژاد و سامی زبان که به کرانه سوریه دست یافتند و بعدها آن سرزمین را به نام فنیقیه دارای نام نشان خاصی کردند کنعانیان بودند . مرز و بوم آنان عبارت بوده از یک رشته خط باریک از طرف مغرب سوریه تا

کوه کرمل در جنوب همین بخش از خاک سوریه که میان کوه لبنان و دریای سفید ( مدیترانه ) جای دارد نزد یونانیان بعدها فنیقیه خوانده شد و در آن دیار به همین نام مشهور است . برخی از شهرهای بزرگ فنیقیه عبارت بوده از گوبل ( کوبله ) در شمال که یونانیان بوبلس ( بیبلس ) نامیده اند و اکنون شهر کوچکی است به نام جبیل ( جبله ) و در جنوب در کنار دریا شهرهای صیدا و صور . چون فنیقیه کشور متحدی نبود اتفاق می افتاد که گاهی یکی از شهرياران صیدا به شهرهای دیگر چیر گشته و صیدا برتری می یافت مرکز و پایگاه سیاست فنیقیه می گردید و گاهی صور به این پایه می رسید و به شهرهای دیگر فرمانروایی می کرد . در میان شهرهای فنیقیه گوبل برای موضوع ما بسیار شایان توجه است ، زیرا در اینجاست که نمونه کهنترین خط فنیقی پیدا شده است و همین شهر در قدیم از برای کاغذ ( پاپروس ) نزد یونانیان شهرتی داشت و از اینها گذشته مرکز مهم بازرگانی میان مصر و یونان بود و آیین ستایش اَدنی Adoni از آنجا بادیان کشورهای همسایه نفوذی پیدا کرد . این شهر چنانکه از نام کهن و نو آن بر می آید ، بالاپشته ایست ، در کوه پایه لبنان در میان بطرون و جونیه کنونی ( در شمال بندر بیروت ) چون گوبل در پایه لبنان بوده اهمیت خاصی از برای بازرگانی چوبهای جنگل لبنان داشت ، بویژه چوب سدر معروف که از برای ساختمان مصریها بکار می رفت .

پرستشگاهان و قصرهای مصر به این چوب گرانبها نیازمند بودند . رفت و آمد کشتیها به بندرگاه این شهر اهمیت بسزایی به آن داده بود . پاپيروس های مصری به همین بندرگاه می رسید و از آنجا به یونان گسیل می شد . ون امون wen amon که یکی از پیشوایان مصر است در سال در سال ۱۱۰۰ ق.م برای خرید چوب سدر برای ساختمان پرستشگاهی با کشتی به گوبله آمده بود . در سفرنامه خود که روی پاپيروس نوشته و در سال ۱۸۹۱ میلادی در الهیبه پیدا شده می نویسد : " با آن کشتی که به گوبله آمده بودم پانصد تومار پاپيروس به آن بندرگاه فرود آوردند "

## پیدایش الفبا

در الفبای فنیقی حروف با آوا دیده نمی شود . بیست و دو حرف آن بی آوا هستند . این الفبا با همین نقص در همه الفباهای مشرقی که از فنیقیه سرچشمه گرفته به جای مانده ؛ از آن جمله در الفبای آرامی و پهلوی که در ایران داشتیم و الفبای عربی که اکنون داریم ، الفبای کنونی ایران که در زمان تاخت و تاز تازیان به کشور ما رسید و رفته رفته الفبای پهلوی را از میان برد . الفبایی که عربها از هم نژادان خود نبطیان و اینان از آرامیان و اینان به نوبه خود از فنیقیان آموختند . تاریخ قدمت کهنترین آثار کتبی نبطیان که در جنوب و مشرق فلسطین در شبه جزیره سینا می زیستند تا با آغاز نخستین سده میلادی می رسد

کهنترین کتیبه ای که نمودار خط عربی باشد در سالهای ۱۸۸۰ - ۱۸۷۰ میلادی بدست آمد. این کتیبه که به سه زبان یونانی سریانی و عربی است از سال ۵۱۲ میلادی است و دیگر کتیبه ایست به زبان یونانی و عربی و قدمت آن به سال ۵۶۸ م می رسد. این دو کتیبه با نوشته‌های متاخر نبطی که در سینا پیدا شده، شباهت تام دارند. در میان اقوام سامی که خط فینیقی برگزیدند، عربها متاخرتر قومی هستند کخ به دستیاری نبطیان هنر نوشتن آموختند.

در زمان متاخر همه سامی زبانها کوشیدند کخ نقص الفبای فینیقی را بر کنار کنند و در ردیف حروف بی آوا، علاماتی از برای حروف با آوا بوجود آورند، اما این کوشش چاره نبخشید و تغییری در این الفبا نداد، فقط علاماتی در بالا و پایین حروف بی آوا گذاشتند مانند  $\overset{\cdot}{\underset{\cdot}{\text{ا}}}$  (فتحه، ضمه و کسره) و گذاشتن این علامات هم اختیاری است آنچنانکه جای «ویل» الفبای یونانی را نگرفت.

خط حبشی یا امهاری، خطی که سامی زبانان و سامی نژادان حبشه از برای کتابت برگزیدند، همان الفبای فینیقی الاصل می باشد. در آنجا در تحت تاثیر نفوذ هندی خواستند نقیصه دیرین را بر کنار کرده در الفبای خود ویل بوجود آورند، اما طوری کردند که الفبای امهاری را بسیار دشوار و یک قسم خط سیلابی ساختند. علامات ویل در این الفبا مانند ویل ها در الفبای اروپائیان متحرک نیست بلکه جزء خود بی آوا می باشد چنانکه از برای هر بی آوا هفت علامت ویل (با آوا) مختلف دارند. الفبای فینیقی که از راست به چپ نوشته می شود، دارای ۲۲ حرف است و هر حرفی نمودار صوت مخصوصی است یعنی مخترع این الفبا برای هر صوتی که در زبان سامی خود، کنعانی، داشته علامتی وضع کرده است. هر یک از این حروف یا علامات به نام یکی از چیزهایی که در آن زمان و در آن سرزمین بیشتر مورد توجه بوده، خوانده شده است، یعنی چیزهایی که در سر نامهای آنها یکی از اصوات این حروف شنیده می شد. معنی نامهای برخی از این حروف به زبان کنعانی معلوم است و معنی نامهای برخی از آنها را از روی لغات عبری و آرامی که نزدیک به لهجه کنعانی است می توان دانست. نامهای برخی دیگر از این حروف با هبچیک از لغات زبانهای قدیم سامی درست در نمی آید و به معنی آنها نمی توان پی برد، اینچنین :: الف

Aleph گاو ؛ Beth (ب) خانه ؛ gimeil = gamal (گ) شتر ؛ Daleth (د) در ؛ He (ه)

ه) ؛ Vav (و) میخ - میخ چوبی ؛ Zain (ز) ؛ Kheth (خ) ؛ Teth (ط) ؛ یود

iod (ی) در لهجه عبری یاد yad دست ؛ Kaf (ک) کف دست ؛ lamed (ل) ؛ Mem (م) آب ؛

Nun (ن) در زبان آرامی ماهی ؛ Sametch (س) جدار دیوار ؛ ain (ع) چشم ؛ Pe (پ) دهان

؛ ساده Sade (ص)؟ ؛ حرف نوزدهم این الفبا در نوشته اخیرم و در هیچیک از نوشته‌های قدیم فینیقیه دیده نشده است و تلفظ آن قوف Qoph می‌باشد . رش Resh (ر) در آرامی یعنی سر ؛ در فینیقی راش Rash به این معنی است ، شین shin (ش) دندان گرفته شده ؛ در عبری شن shen به این معنی است ؛ تو Tau (ت) نشانی است که برای بازشناختن بروی جانوران گذارند . مانند داغ بر اسبان است .

معانی نامهای برخی از این حروف که در زبان کنعانی فینیقی معلوم است ، در زبان عبری و زبانهای دیگر سامی نیز که نزدیک به لهجه کنعانی هستند روشن است و پیوستگی آنها به زبان عبری کنونی هم پیداست . از برای معانی نامهای برخی دیگر از این حروف که در هیچیک از زبانهای سامی قدیم لغات مشابهی بدست نیامده به حدسه‌های گوناگون و گاهی شگفت انگیز پرداخته اند . مثلا حرف زین Zain (ز) را در زبان آرامی به معنی سلاح گرفته اند در صورتی که در ابرانی بودن این واژه شکی نداریم !!! ( نگاه کنید به گزارش اوستای ، استاد ابراهیم پورداود ؛ جلد دوم یشتها ص ۱۴۰ )

غرض از این کوشش بیهوده و بروز معانی از برای برخی از این نامها تراشیدن این است که به مناسبت آن معانی اشکال آن حرف را با اشیایی پیوند دهند و بگویند علامات حروف فینیقی هم در اصل تصاویر اشیایی بوده !!! ( توضیح نگارنده بلاگ :: در این قسمت استاد پورداود جدول الفبای فینیقی را نگاریده و با تصاویر گفته شده سنجیده البته سنجش این موضوع را به عهده خواننده گذاشته و فقط ترتیب الفبا را با آنچه که در بالا گفته شد مقایسه کرده و نشان داده که این معانی کاملا ساختگی هستند و هیچ ربطی با الفبای فینیقی ندارند ، که متأسفانه به علت نداشتن فضا بروی اینترنت از نشان دادن آن جدول به شما معذورم . . . ادامه مطلب . . . ) چنانکه دیده می‌شود این اشکال نودار چیزهاییکه از معانی نامهای آنها بر می‌آید نمی‌باشند اگر اتفاقا نخستین حرف « الف » که گفتیم نام آن به معنی گاو است شباهتی به کله این جانور داشته باشد ، گاوی است با دو شاخ آراسته و از دو گوش بی بهره !

**شیر بی دم و سر و اشکم که دید \*\*\* این چنین شیری خدا کی آفرید**

**پیشینه تجاری فنیقیه**

چون یونانیان لوازم نوشتن خود را از این شهر بدست می‌آوردند نام بیبلس byblos ( = گوبله ) نز آنان به معنی کتاب گرفت شده است و واژه های بیبل bible که تورا و انجیل می‌باشد و بیبلیوتک یعنی کتابخانه در زبانهای کنونی اروپا یادگاری از نام شهر گوبله است . در همین شهر پرستشگاه الاهی فنیقی بعلات Baalat و معشوق جوانش ادونی adoni بر پا بود . ادنی

که به معنی "مولای من می باشد پروردگار رستنیها بود، در میان تابستان می مرد و از برای او ماتم می گرفتند، رود ادنی که امروزه نهر ابراهیم نامیده می شود، به یاد مرگ پروردگار جوان ناکام هر سال سرخگون می گردید و در سال دو روز پی در پی روز سوگواری و روز سور ادنی بود، روزی که از جهان در می گذشت و روز دیگری که زنده گشته به کام بعلاّت میرسید و بسترگا آنان را با گل و گیاه می آراستند.

## داستان خط فنیقیه

گوبله به واسطه ستایش این دو پروردگار در تاریخ ادیان اهمیتی بسزا دارد. آیین ازیزیس و زنش ازیزیس دو پروردگار مصری در تحت نفوذ آیین بعلاّت و ادنی فنیقی بود. گوبله از هر جهت مهم است و بخصوصه از برای موضوع ما که گفتیم در آنجا که بهترین خط فنیقی از زیر خاک آن دیار آشکار شده است. در سال ۱۹۲۳ م، فرانسویان در سوریه کاوشهایی کردند و از این سرزمین تاریخی آثار بسیار گرانبها بدست آوردند، از جمله در شهر گوبله تابوت پادشاه اخیرم akhiram پیدا شده که دارای نوشته ایست به خط فنیقی. این نوشته نمودار که بهترین خط فنیقی است. دانشمندان فرانسه این تابوت و کتیبه را از سده سیزده پیش از میلاد میدانند و این تاریخ متکی بر این است که از آن گور یک پاره ظرف بدست آمده که بروی آن نام رامسس دوم ramses فرعون مصر (۱۲۹۲ - ۱۲۲۵) نوشته شده است.

برخی از دانشمندان آلمانی آن را از سده یازدهم و دوازدهم ق.م دانسته اند. همچنین در سال ۱۹۲۵ م در گوبله نیم تنه پیکری پیدا شده که دارای خطی است مانند خط تابوت اخیرم و استاد دوسو dussaud آنرا از سده سیزدهم ق.م انسته است. آثار کتبی که پیش از این عهد در سوریه پیدا شده به خط میخی و یا به خط هیروگلیف می باشد، چنانکه در سال ۱۹۲۹ شفر

Schaeffer ویرانه قصری در اوگریت Ugrit (امروزه راس شماره) در ۱۵۵ مایلی شمال بیروت کشف کرده است که قدمت آن به دو هزار سال پیش از میلاد مسیح می رسد و در آنجا الواحی به خط میخی و کتیبه هایی به خط مصری بدست آمده. پیش از پیدایش اخیرم در گوبله، قدیمترین آثاری که از خط میخی در دست بود کتیبه موآب Moabe از پادشاه میشح Mesha بود که از سده نهم ق.م است و خود این کتیبه بخوبی می رساند که باید مدتها از اختراع خط گذشته باشد تا به چنین هیاتی رسیده باشد. امروزه با در دست داشتن تابوت اخیرم، زمان پیدایش الفبای فنیقی محدود گردیده و می توان گفت اگر این خط در سده چهاردهم وجود نداشته، باید در سده سیزده اختراع شده باشد و یا در میان سده ۱۳ و ۱۲ ق.م، باید بیاد داشت آثار کتبی سده چهاردهم ق.م که از شهرهای سوریه و فلسطین و کرانه فنیقیه پیدا شده همه به زبان و خط میخی بابلی

است. نه اینکه فقط مراسلات این شهریاران فنیقی به فرعونهای مصر ( فرمانروایان آنان ) بلکه مراسلات آنان به همدیگر و در میان خودشان به همین زبان و خط نگاشته شده است. بنابراین می توان گفت ، در سده چهاردهم هنوز حروف الفبایی در سوریه وجود نداشته و اگر وجود داشته هنوز چندان رواج نگرفته بود که از به کار بردن خط بیگانه بی نیاز گردیده باشند اگر نه جهتی نداشته که رنج نوشتن خط بیگانه به خود هموار سازند و به زبان و خطی که در آنها تسلط نداشتند نامه نگارند و فرعونهای مصر را نیز به خط و زبانی که متعلق به آنان نبود خطاب کنند نظر به قرائن تاریخی الفبای فنیقی باید در سده سیزده اختراع شده باشد و بسیاری از دانشمندان همین تاریخ را پذیرفته اند همچنین به گواهی بسیاری از آثار می توان احتمال داد که این خط از گوبله برخاسته باشد

از اینکه آیا یکی از خطوط مصری و بابلی یا هر دوی اینها اساس الفبای فنیقی بوده و سازنده حروف فنیقی را در اختراعش راهنمایی کرده پرسشی است که در موضوع این خط اخیر بجا نیست ؛ زیرا الفبای فنیقی آنچنان که از آثار قدیم به ما رسیده دارای حروفی نیست که یادآور اشکال مصری و بابلی باشد. همچنین حروفی نیست که دلالت به چیزی کند و نمودار تصاویر یا لوازم زندگی باشد. حروف فنیقی که در نوشته تابوت اخیرم نقش بسته شده ناگزیر به همان هیوت اصلی خود نگاشته شده و هیچ یک از علامات آن به هیچیک از چیزهایی که به چشم می آید همانند نیست یا به عبارت دیگر علاماتی نیست مانند میخ که گفتیم اصلا نزد سومریها اشکالی بوده و رفته رفته ساده گشته به اشکالی مانند میخها در آمد.

## دساتیر « دیباچه »

در دساتیر ادعا شده که این نامه دینی ایران و زبانش کهنترین زبانهای این سرزمین است. ناگزیر بایست دانشمندان نگاهی بدان بیاندازند ، زیرا اگر کتابی باشد در ردیف وید هندوان و اوستای ایرانیان و توراۀ بنی اسرائیل از برای همه اقوام هندواروپایی و سامی نژاد اهمیتی بسزا دارد زیرا در تاریخ ادیان و در زبان شناسی از چنین آثاری نمی توان چشم پوشید ، اینک بیش از صدو هشتاد سال است که گروهی از دانشمندان خاورشناس ، عمر هفتادساله خود را در سر مزدیسنا یعنی دین زردشتی و زبانهای باستان ایران بسر آوردند سراسر اوستا و تفسیر پهلوی آنرا که زند خوانند و همه نامه های دینی پهلوی و پازند و فارسی را که در آنها سخنی از دین دیرین است بازرسی کرده اند ، همچنین آنچه در نوشتههای نویسندگان یونان و روم درباره دین ایران آمده همه را خوانده اند ، از ماخذ هندی و چینی و عبری و سریانی و ارمنی هم نگذشتند ، از برای مقایسه به دین بابل و مصر و یونان

نیز پرداختند ، همچنین درباره زبانهای ایران باستان ماخذی نمانده که به آن دست نبرده باشند ، در میان صدها ماخذ گوناگون کوچکترین چیزی که گواه درستی مطلب یا زبان دساتیر باشد بدست نیاموردند .

برای دریافتن تقلب دساتیر نگاهی به خود آن کتاب و اطلاع مختصری از ایران باستان و اندک شناسایی به فارسی کافیت . بندهخ با سرمایه ناچیز خود در چند سال پیش از این ، دساتیر را شناختم . در سال ۱۳۰۵ عقیده خود را درباره این کتاب به اختصار در انجام رساله ای درباره سوشیان ( موعد مزدیسنا ) نوشتم و از ناشر آن ملافیروز یاد کردم . هفت سال پس از انتشار آن رساله (سوشیانس [موعد مزدیسنا] بمبئی ۱۹۲۷م ص ۵۰-۵۵) ، دیگر باره گذارم به هند افتاد به دیدن شهر معروف سورت رفته و خانه دستور داراب استاد انکتیل دپرون را دیدم ، در صد و هشتاد و سه سال پیش از این یعنی از سال ۱۷۵۸ تا ۱۷۶۱ م انکتیل دپرن در آن خانه نزد دستور نامبرده اوستا آموخت و ترجمه فرانسه آنرا در سال ۱۷۷۱ م انتشار داد ، از آن تاریخ به بعد اوستا شناسی در اروپا آغاز گردید . در ایستگاه راه آهن سورت دستور بهرام ایرج کومانا هفتمین پشت دستور داراب که آنروز پجاه و سه ساله بود طوق گلی به گردنم آویخت و دسته گلی به دستم داده گفت ما پارسیان شما را بسیار دوست میداریم برای اینکه نامه دینی ما را به زبان فارسی گردانیدید اما چون در رساله سوشیانس ملافیروز را به نیکی یاد نکرده اید از شما رنجیده ایم.

سخن ناآن دستور بزرگوار از یادم نرفت ، این است که لازم می دانم بگویم در این مقاله جز شناساندن دساتیر مقصود دیگری ندارم ، اگر طی سخن کسی را به نیکی یاد نکنم ناگزیرم ، مقصود اصلی دردی را چاره کردن است نه به این و آن نیشی زدن . به همین مقصود این موضوع را مفصلتر به قلم می آورم . اینک که نزدیک به سه سال است در ایران هستم به هر جا روی می آورم به لغت های دساتیر بر می خورم ، در این چند ساله که پی زنده کردن زبان افتاده اند و می خواهند به جای واژه های بیگانه فارسی بنشانند برخی دست غارت به خوان ناچیز دساتیر برده ، مشت مشت از لغتهای ناهنجار آن برداشته مانند استخوان و کلوخ به اینجا و آنجا پرتاب می کنند ، در میان واژه هایی که به فرهنگستا پیشنهاد می شود بسیار از لغتهای دساتیر هم دیده می شود و پیداست که کارمندان فرهنگستان که همه از دانشمندان اند ، فریب نخوده آنها را نمی پذیرند . از سال ۱۰۶۲.ه ق که سال تالیف برهان قاطع است و صدها لغت دساتیر یکی از آسیبهای زبان ما شده ، بویژه از سال ۱۲۳۴.ه ق که سال انتشار خود کتاب دساتیر است لغتهای آن بیش از پیش میان ما رخنه کرده است .

**آشنایی با دساتیر « تاریخ مختصر زبان فارسی ، دکتر محسن ابوالقاسم پور ، انتشارات طهوری »**

در واژگان فارسی دری واژه‌هایی داستیری نامیده شده‌اند. داستیر بر واژه‌هایی اطلاق شده که ماخذ آنها کتاب داستیر است در زماناکبرشاه هندی (۹۶۳ - ۱۰۱۴ هجری قمری) شخصی از زردشتیان شیراز به نام آذر کیوان دینی می‌سازد. وی جعلیاتی در تاریخ می‌کند و برای نوشتن جعلیات خود زبانی هم می‌سازد.

وی مدعی می‌شود که دین ساختگی وی به زبان قدیم نازل شده و دین قدیم خود را به زبان فارسی که لغات جعلی در آن فراوان به کار می‌برد شرح می‌دهد و شرح خود را به ساسان پنجم منسوب می‌دارد و ساسان پنجم را پیغمبری معرفی می‌کند که در زمان ساسانیان می‌زیسته است. گفته‌های آذر کیوان در کتابی به نام داستیر گردآوری شده است. کتاب داستیر را ملافیروز از زردشتیان هند در سال ۱۲۳۴ هجری قمری در بمبئی چاپ کرده است. شعرا و نویسندگان دوره قاجار مانند رضا قلی خان هدایت، ادیب الممالک فراهانی و لسان الملک سپهر از مطالب و واژه‌های ساختگی داستیر در گفته‌ها و نوشته‌های خود استفاده کرده‌اند. پیش از شاعران و نویسندگان دوره قاجار مولف برهان قاطع، محمد حسین بن خلف تبریزی واژه‌های داستیری را در تالیف خود که در ۱۰۶۲ هجری قمری آن را به پایان برده، آورده بوده است. شادروان دکتر محمد معین در خواشی برهان قاطع واژه‌های داستیری را معرفی کرده‌اند. در زمان قاجاریان، شاعران و نویسندگانی پیدا شدند که علاقه داشتند به فارسی سره شعر بگویند و کتاب بنویسند. جلال الدین میرزا م ۱۲۸۹ پسر پنجاه و هشتم فتحعلی شاه قاجار، نامه خسروان را به فارسی سره نوشته است. وی از مطالب داستیر در نامه خسروان استفاده کرده است. جلال الدین میرزا از دوستان میرزا ملکم خان بود و عضو تشکیلات فراماسونری او. وی با مانکجی صاحب زردشتی هم دوست بوده است. این مانکجی از زردشتیان هند بوده که به ایران آمده و برای پیشرفت زردشتیان تلاش مینموده است. گرایش جلال الدین میرزا به ایران باستان سبب شد که وی را متهم کنند از اسلام برگشته و زردشتی شده است ظاهراً دوستی وی با مانکجی صاحب در این امر بی‌سبب نبوده است.

### **آشنایی با داستیر « فرهنگ ایران باستان ، ابراهیم پورداود ، انتشارات اساطیر »**

در سی و سه سال پیش از این در بیروت شاگرد دبستانی بودم یکی از دوستان ایرانی آنجا که اکنون در تهران پزشک ناموری است چون مرا جویای واژه‌های پارسی و خواستار داستانهای کهن دید، کتابی به من سپرد تا آنچه را خواهانم از آن بدست آورم، آن کتاب که تا آن روز نامی از آن نشنیده بودم داستیر است. در «روزگار، در آغاز جوانی، حافظه ام بد نبود، آنچه را آنجا خواندم همه را به خاطر سپردم و خود را خوشبخت از بخشایش ایزدی برخوردار می‌پنداشتم زیرا به آنچه آرزو داشتم رسیدم. داستیر آسمانی مرا از بسیار واژه‌های بیگانه بی‌نیاز ساخت، از برای پر کردن کم و کاست فهرستی از چند صد واژه دیگر

یادداشت کرده‌به انجمن زردشتیان کرمان فرستادم و خواهش کردم در برابر هر یک از آنها واژه‌پارسی بنگارند ، پس از چندی از آنجا پاسخ رسید و آن چندصد واژه هم پارسی شد ، واژه های دساتیر آسمانی و نیم دساتیر کرمانی را رویهم ریخته و سرمایه خوبی اندوخته آنچنان که دیگر لغتی نبود که در برابر آن واژه سره پارسی در گنجینه ام نباشد ، پس از چند سالی با انبانی پر از لغت رهسپار پاریس شدم ، در آنجا به دستگیری یکی از دوستان روزنامه کوچکی با چاپ ژلاتین انتشار دادم و به آن پیک دهل نام دادم سراسر مقاله ام در آ « پارسی بود یا به گفته فضلالی قوم پارسی پارسی سره یا فارسی لخم بود ، بی چربی و بی استخوان ارزشهای واژه های دساتیر را با هیاهوی دهل به گوش این و آن می رساندم (( " توضیح استاد ابراهیم پورداود در پا صفحه + مرحوم محمد علی تربیت که در ۲۶ دی ۱۳۱۸ به بخشایش ایزدی پیوست می گفتند که یک نسخه دهل نزدشان موجود است . امید است دیگر کسی از آن خبری نداشته باشد)) چه پنهان گاهی اشعار خود را هم با آن لغات زینت می دادم و هیچ روزنامه در انتشار آنها دریغ نداشت . فروزه به معنی صفت از لغتهای دساتیر است که در آن روزگار در عنوان یکی از غزلهای من در تاریخ ادبیات پارسی پروفیسور برون به یادگار مانده است . در پاریس با دانشمند بزرگوار محمد قزوینی که نیز اکنون در تهران هستند آشنا و رفته رفته دوست شدیم ، در گفت و شنود آن اندوخته بیرونی را نشان می دادم ، روزی گفتند نکند این لغتها ملا فیروزی باشد گفتم آری از دساتیر آسمانی و پیغمبران ایرانی است که ملا فیروز آن را به چاپ رسانده است گفتند زبان ومطلب این کتاب هر دو ساخته گمنام متقلبی است این سخن بسیار به من گران آمد چه دیدم با این آسانی سرمایه ام از دست می رود و آنچه میان همسران مایه امتیازم می باشد نابود می شودهر چند پای ارادتم نسبت به سخنان آسمانی از آن روز لغزیده بود اما نتوانستم یکسره از اندوخته پارینه چشم بپوشم ، شور و غرور جوانی و توسن سرکش نادانی و سر سودایی و دل شیدایی هیچ کدام زود رام نمی شوند . البته من یگانه دلباخته نبودم پیش از من بودند و هنوز هم هستند کسانی که با دساتیر سر و کاری داشته و دارند ، خوان نعمت دساتیر و برهان قاطع و فرهنگ انجمن آرای ناصری با لغتهای رنگارنگ به همه جا گسترده و همه کس از آنها بهره ور است و سپاسگزار .

### **:: ریشه نام روزهای هفته لاتینی ::**

اسطوره شناسی عبارت است از بررسی آن دسته از افسانه های دینی یا پهلوانی که برای دانش پژوهی ، که نمی تواند آنها را ، راست انگارد ، سخت بیگانه است .

اسطوره دو کارکرد عمده دارد :: نخست آنکه به پاره ای پرسش های ابتدایی و کودکانه پاسخ می دهد . مثلا چه کسی جهان را ساخت . دو دیگر آنکه اسطوره آن است که همیشه موید یک نظام اجتماعی مورد نظر است و شعایر سنتی و آداب و رسوم را ارج می نهد . اسطوره های پیدایش و انقراض جهان ، با توجه به آب و هوای یک منطقه متفاوت است . در منطقه سردسیر شمال ، چنین گمان می رفت که در پی لیسیدن سنگهای منجمد توسط گاو ایزدی به نام اودوملا ، نخستین انسانها بوجود آمدند . بنا به باور اقوام شمال ، جهان دیگر دشتی بی بر ، مه آلود و بی شکل بود که ارواح گرسنه و لرزان در پهنای آن سرگردان بودند . در آب و هوای ملایمتر یونان ، اسطوره پدید آمدن انسان چنین شکل گرفت که یکی از تیتان ها به نام پرومته در گل زاری کنار رودخانه ، گل و لای ورز داد و تندیس های انسانی ساخت ، سپس آتنا - که زمانی نیث ایزدبانوی لیبیایی ماه به شمار می رفت - به آن تندیس ها حیات بخشید و ارواح یونانی به غاری زیر زمینی ره سپار شدند که خورشید بدانجا نمی تابید و گلی نمی رویید . این جهان زیر زمینی برای رعیتها و مردم عادی مقدر شده بود و بهره اشرف عالی مقام ، تالارهای سرسبز آسمانی شمال و کشتزارهای الیزی یونان بود .

## سرآغاز

در قبیله آکان واقع در غنا ، نظام اصلی اجتماعی بر اقتدار شماری از ملکه ها استوار بود که هر یک صاحب سه طایفه یا بیشتر بود. هر ملکه مادر به اتفاق مهستان زنان فرمان روایی می کرد؛ اصل و نسب و توارث از آن زنان بود و هر طایفه ای جانورایزد خود را داشت آکان ها معتقد بودند که جها زاده ایزد بانوی قدرتمند ماه، ناگام است و هم او بود که به آدمیان در هنگام زاده شدن به واسطه پرتاب پرتو ماه، روح بخشید. در اعصار گذشته، شاید در آغاز سده های میانه، صحرانشینان پدرسالار سودان، آکان ها را واداشتند که آفریننده ای مذکر آسمان ایزدی به نام اُدمانکوما را بپذیرند؛ اما نتوانستند مشیت و اقتدار ناگام را از میان ببرند پس میانشان سازشی پدید آمد و به اسطوره ای قایل شدند که بنابر آن، ادومانکوما جهن را پتک و قلم از ماده ساکن پدید آورد و ناگام به آن حیات بخشید این مهاجمان سودانی همچنین نیروهای هفتگانه سیارات را که فرمانروای هفته بودند می پرستیدند . این باور خاستگاهی بابلی داشت ( و از طریق یونان و روم تا شمال اروپا گسترش یافت ؛ به همین سبب ، نام ایزدان شرک - توئیستو (Tuisto)، وُدن (Woden) ، ثور (Thor) و فریگ (Frigg) هنوز در روزهای هفته : سه شنبه ( Tuesday ) چهارشنبه ( Wednesday ) پنج شنبه ( Thursday ) و جمعه ( Friday ) باز مانده است . این آیین فوق العاده برای آکان ها هفت ایزد جدید به وجود آورد و اسطوره ی سازش یافته ای در پی داشت که هم ایزدان طایفه و هم هفت ایزد جدید را

دو جنسی کرد . تا پایان سده چهارده مسیحی ، در پی انقلاب اجتماعی ادومانکوما سرنگون شد و یک ایزد-خورشید جهانی جای وی را گرفت و به این ترتیب اسطوره تغییر کرد . زمانی که ادومانکوما فرمانروا بود ، قلمرو ملکه هنوز در اختیار ملکه بود . پادشاه تنها همسر وی و نماینده ذکور ملکه -مادر مقتدر بشمار می رفت و عنوان " فرزند ماه " را داشت . او هر سال می مرد و به گونه ی خدای که تر باروری زنده می شد . اما با پیوستن تدریجی قلمروهای کوچک ملکه ها به ایالت-شهرها ، و پیوستن ایالت-شهرها به یک ملت پرجمعیت و ثروتمند ، شهریار مقتدر یا پادشاه ایالت-شهر تشویق می شد که وام گیری آداب و رسوم بیگانه را بپذیرد . او خود را هم "فرزند خورشید" و هم "فرزند ماه" می خواند و اقتداری نامحدود را در سر می پروراند . خورشید - بنابه اسطوره پیشین هر سپیده دم از ناگام زاده می شد - اکنون هم چون ایزدی جاودانی ، مستقل از نقش حیات بخشی ماه پرستیده می شد . هنگامی که آکانها اصل پدرسالاری را پذیرفتند ، اسطوره های نوین پدیدار شدند و خورشید پرستی رواج یافت ؛ کمکم جانشینی را از طریق پدر دانستند و مادران دیگر رؤسای روحانی خاندان بشمار نیامدند .

### **.. سرگذشت شاپور اول از زبان خودش:..**

همین که جنگ آغاز گردید قسمت پرستاری از مجروحین در سپاه من نیز شروع به کار کرد و آنهایی که در آن قسمت کار می کردند ارابه ران ها و سرنشینهای مجروح را به عقب می رسانیدند و من دستور می دهم که در جنگ تا آنجا که امکان دارد مجروحین ما را از میدان جنگ خارج کند تا زیر لگد سربازان و سم ستوران نمیرند . من امیدوار بودم که بعد از اینکه ارابه های جناح راست ما ، به جناح چپ سربازان امپراطور روم حمله ور شدند آن جناح به زودی متلاشی شود اما سربازان رومی سخت مقاومت کردند ( .... در اینجا شاپور توضیحاتی در مورد ارابه رانها می دهد .... ) . من با اینکه در قلب سپاه بودم با گزارشهایی که از طرف فرمانده ارابه رانها و فرمانده سواران می رسید از وضع جنگ در دو جناح اطلاع داشتم . در قلب سپاه هم سربازان من با لژیون های رومی می جنگیدند . هنگامی که با یکی از افسران که از طرف برادرم ارابل آمده بود صحبت می کردم ، یک مرتبه ، اسب من بر زمین افتاد و معلوم شد که یک نیزه در شکم او فرو رفته و اسبی دیگر برای من آوردند و من سوار شدم . آن افسر به من گفت که ارابه های ما بعد از دادن تلفات زیاد توانستند خود را به کنار رودخانه برسانند و خط سیر ارابه ها متوجه جنوب است و اگر ارابه ها می توانستند به خط سیر خود در جنوب ادامه دهند و خود را به سواران من برسانند ما رومی ها را شکست می دادیم . ( .... توضیحاتی در مورد خود شاپور و وضع هوا و سربازان .... ) .

وقتی یک ثلث از ساعات بعداز ظهرگذشت من که شوار بر اسب بودم ، وقتی روی رکاب ایستادم به طور وضوح برج ارابه های جنگی خودمان را در عقب رومیها دیدم و فهمیدم که اراپل موفق شده در امتداد جنوب خود را به عقب دشمن برساند و اگر سواران من مثل ارابه ها توفیق بدست بیاورند خواهند توانست که در عقب دشمن به ارابه ها ملحق شوند . اما پیادگان رومی که در مقابل من در قلب جبهه بودند سخت پایداری می کردند . من برای اینکه کار را یکسره کنم تصمیم گرفتم که از سوارانی که در ذخیره داشتم استفاده کنم و خود فرماندهی سواران را در قلب جبهه بر عهده گرفتم و اداره امور جنگ را به سارکان که از سرداران سالخورده اما دلیر نبود سپردم . من در صف اول سواران اسب می تاختم و تبرزین خود را در دست داشتم و دیدم که یک سرباز رومی پیلای خود را حواله من کرد ولی بلافاصله تبرزین من روی شانه اش فرود آمد و او افتاد . ( .... ) یک مرتبه چشم من به کاسک درخشنده ای افتاد و اسب را برانگیختم که خود را به صاحب کاسک برسانم زیرا می دانستم که او گوردین سوم پادشاه روم است ( .... ) به جایی رسیدم که صورت گوردین سوم امپراطور روم را که تا آن موقع از روی نشانی ها شنیده بودم ، به خوبی دیدم و مشاهده کردم که صورتی پهن و فربه دارد . اما چشمهایش را نمی دیدم برای اینکه لبه کاسک روی چشمهایش سایه انداخته بود ، همانطور که من او را شناختم او هم مرا شناخت و بانگ زد آیا در تو آن قدر جرات هست که بتوانی با من نبرد کنی ؟ من هم به زبان رومی به او جواب دادم تا امروز در نژاد ساسانیان ترسو وجود نداشته است . او خطاب به گارد مخصوص خود گفت کنار بروید و مرا با این مرد تنها بگذارید من هم به عده ای که جزو گارد من بودند گفتم مرا تنها بگذارند و آنها از من فاصله گرفتند .

همین که سواران گارد من کنار رفتند گوردین سوم که سوار بر اسبی سیاه بود اسب را برانگیخت و در حالی که یک پیلا (یک نیزه مخصوص رومی ) در دست داشته به طرف من آمد من هم که سوار بر یک اسب ابرش بودم مرکوب خود را برانگیختم ، عنان در دست چپ من بود و دست راستم روی قبضه شمشیر دو دم قرار داشت که هنوز در غلاف بود. من متوجه شدم که خط سیر گوردین از سمت راست من خواهد بود. من میدانستم که چون او از سمت راست مکن عبور خواهد کرد می توانم در آخرین لحظه شمشیر را از غلاف بکشم اما باید از منظور گوردین نیز اطلاع حاصل کنم. یک مرتبه دیدم که پیلا به حرکت درآمد و دانستم که نیزه را به طرف من پرتاب کرده است اگر شمشیر را از غلاف کشیده بودم و در دستم بود نمی توانستم با سرعت خود را از مسیر نیزه دور کنم اما چون شمشیر هنوز در غلاف بود روی سمت چپ اسب خم شدم و نیزه از بالای سر و گوردین از سمت راستم گذشت. همین که نیزه از بالای سرم گذشت عنان اسب را کشیدم و به سمت گوردین برگشتم . گوردین نیز بلافاصله به سمت

من برگشت و شمشیر خود را از غلاف کشید . در مرتبه دوم وقتی من و گوردین به هم رسیدیم او شمشیر خود را از بالا به طرف پایین به سوی من حواله کرد . قبل از پرتاب شمشیر من روی اسب خم شدم و می دانستم اگر شمشیر با پشن من اصابت کند به حفاظ پشت من اصابت می کند اما قبل از اینکه شمشیر او فرود آید برخاستم و شمشیر خود را سوی او انداختم . قسمت جلوی شمشیر به زیر بازوی او اصابت کرد و بعد دانستم که نه فقط قسمت زیر بازو را برید بلکه مفصل شانه را قطع نمود و شمشیر از دست گوردین افتاد . از آنهایی که گارد مخصوص روم بودند غریو برخاست و من به گارد خود گفتم که حمله کنید و نگذارید که گوردین را به در برند .

کشفیات باستان شناسی در منطقه بوکان ، آذربایجان غربی باعث شد یک منطقه از زیر خاک بیرون بیاد که متعلق به اورارتوها است و مربوط به پایتخت این قوم میشه که بر می گرده به قبل از تمدن مادها ، دیوارها بصورت زیگزاگی ساخته شدن تا حالت دفاعی بهتری داشته باشن ، همونطور که می دونیم این قوم اکثرا در حال درگیری با تمدن های همجوار بودن . از این منطقه کتیبه هایی هم پیدا شده که از چند خدای این قوم ( خدای خدایان ، خدای طوفان و ... ) نام برده بطور کلی میشه گفت این کشفیات خیلی مهمه .

## کتیبه DZC از سنگ سماق

در فاصله ۳۳ کیلومتری از کانال سوئز در مصر قدری به سمت غربی ترعه ای یافته شد که بسیار مهم است . کتیبه از ۱۲ سطر تشکیل شده و بخط فارسی باستان است . در زیر آن کتیبه ، به خط و زبان عیلامی هم کنده شده است . پشت آن به خط قدیم مصریان همان مضمون کتیبه بطرز مفصلتری بیان گردیده . این کتیبه راجع به حفر ترعه بین دو رود نیل و بحر احمر است . لازم بذکر است که دومین فرعون سلسله بیست و ششم مصر به نام نخو ( ۶۵۹ - ۵۹۴ ق . م ) کندن ترعه بین رود نیل و بحر احمر را شروع کرد ولی به اتمام نرسانید . داریوش بزرگ ( ۵۲۱ - ۴۸۶ ق . م ) تکمیل این کار را دستور داد و کار انجام گرفت و کندن ترعه به پایان رسید . ترعه به اندازه ای پهن بود که دو کشتی بزرگ با سه ردیف پاروزن می توانستند از کنار هم رد شوند و در عرض چهار روز طی طزریق می نمودند .

## ترجمه کتیبه به فارسی به نقل از:

« فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی ، رلف نارمن شارپ »

بند ۱ - خدای بزرگی ( است ) اهورمزدا که آن آسمان را آفرید . که این زمین را آفرید ، که مردم را آفرید ، که شادی مردم را قرار داد ( آفرید ) ، که داریوش را شاه کرد ، که به داریوش شاه شهریاری را که بزرگ ( و ) دارای اسبان خوب و مردان خوب است ارزانی فرمود .

بند ۲ - من داریوش شاه بزرگ ( هستم ) ، شاه شاهان ، شاه کشورهای دارای همه گونه مردم ، شاه در این زمین بزرگ و دور و دراز ، پسر ویشتاسپ ، هخامنشی .

بند ۳ - داریوش شاه گوید : من پارسی هستم . از پارس مصر را گرفتم . فرمان کندن این ترعه را دادم ، از رودخانه ( ای ) به نام نیل که در مصر جاری است تا دریایی که از پارس می رود ، پس از آن این ترعه کنده شد چنانکه فرمان دادم و کشتیها از مصر از وسط این ترعه بسوی پارس روانه شدند چنانکه مرا میل بود.